

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

آیه‌ی امامت حضرت ابراهیم علیه السلام و دوازده نکته در زمینه‌ی امامت

کلیدواژه‌ها: آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره، امامت یک بحث قرآنی، رهبری، خلافت، امامت مسؤولیتی در رابطه با جامعه، نیاز مردم به امامت، جعل الهی، امامت یک جریان مستمر، ختم نبوت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، امامت یک مقام موهبتی الهی، امامت یک عهد و منصب الهی، امامت تنها به معصوم می‌رسد، استمرار امامت در ذریه‌ی معصوم حضرت ابراهیم علیه السلام، نبوت ابراهیم علیه السلام در جوانی و امامت در پیری، امتحانات الهی، ذبح اسماعیل علیه السلام، اباعبدالله علیه السلام ذبح عظیم، امامت یک مقام حقیقی الهی، مقام امامت مهم‌تر از مقام نبوت.

آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره که مربوط به ماجرای امامت حضرت ابراهیم علیه السلام است، در بحث امامت، آیه‌ی بسیار عجیبی است؛ آیه این است: **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**^۱ هنگامی که ابراهیم علیه السلام را پروردگارش با امتحاناتی آزمود، پس آنها را به پایان برد، خدا به ابراهیم علیه السلام فرمود: هرآینه من تو را برای مردم، امام قرار دادم. ابراهیم علیه السلام هم به خدا عرض کرد: آیا از نسل و ذریه‌ی من هم امام قرار می‌دهی؟ خدا به ابراهیم علیه السلام فرمود: عهد

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

من به ظالمان نمی‌رسد. این آیه بسیار عجیب است؛ نکات بسیار زیادی در بحث امامت دارد که من نکته به نکته اشاره می‌کنم. به نحوه‌ی استنتاج مطالب از آیه نیز خوب دقت کنید:

نکته‌ی اول: در قرآن از مقامی به نام امامت اسم برده شده است؛ پس امامت چیزی نیست که شیعیان از خودشان درآورده و به اسلام افزوده باشند. قرآن به صراحت از مقامی به نام امامت، اسم می‌برد.

نکته‌ی دوم: ممکن است بگویند بله، در قرآن مقام امامت هست؛ ولی امامت یک مقام معنوی است؛ مثل مقام تقوا، مقام صبر، مقام ایمان. این غیر از آن مقام رهبری و پیشوایی است که شما برای امام‌ها قائلید؛ این معنای دیگری دارد. پاسخش چیست؟ قرآن فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم؛ پس امامت مسؤولیتی در رابطه با جامعه است؛ یک امر معنوی درونی مثل تقوا، ایمان، صبر، توکل، تفویض و تسلیم نیست.

نکته‌ی سوم: خدا حکیم است؛ از خدای حکیم، کار لغو و بیهوده سر نمی‌زند. اگر مردم به امام نیازمند نباشند، امام تعیین کردن برای مردم، کار لغو و بیهوده می‌شود؛ و از خدا هم که کار لغو و بیهوده سر نمی‌زند؛ حالا که خدا برای مردم امام تعیین کرده، این نشان می‌دهد که مردم نیازمند به امام هستند. خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. اگر مردم به امام نیاز نداشتند که خدا نمی‌آمد کار لغو کند. پس سومین نکته این است که مردم نیازمند به امام هستند.

نکته‌ی چهارم: خدا به ابراهیم علیه السلام نگفت شما در انتخابات بیشترین رأی را آورده‌ای [و در نتیجه] امام شدی؛ کودتا کردی، قدرت را به دست گرفتی [و در نتیجه] امام شدی؛ کسی به اسم تو حکم صادر کرد، امام شدی؛ گفت: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**؛ من که خدا هستم، تو را برای مردم، امام قرار دادم. از اینجا چه چیزی می‌شود فهمید؟ اینکه راه امام شدن این است که خدا کسی را امام کند؛ راه دیگری

برای امام شدن وجود ندارد. هر جا قرآن کریم، در رابطه با امامت و خلافت بحث کرده، از واژه‌ی «جَعَلَ»، یعنی تعیین کردن استفاده کرده و فاعلش هم خودِ خداست. در ماجرای خلقت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**؛^۲ من که خدا هستم، در زمین خلیفه قرار دادم؛ راجع به حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ، قرآن فرمود: **إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ**؛^۳ ما که خدا هستیم، تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم؛ یا فرمود: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ**؛^۴ ما که خدا هستیم، آنها را امام قرار دادیم؛ یا **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ**؛^۵ هر جا بحث امامت و خلافت است، از واژه‌ی جَعَلَ، یعنی تعیین کردن استفاده شده و فاعلش هم خداست. پس چهارمین نکته‌ای که از این آیه می‌شود به دست آورد، چیست؟ اینکه تنها راه امام شدن، این است که خدا کسی را امام کند. نه سقیفه می‌تواند کسی را امام کند؛ نه وصیت ابوبکر می‌تواند کسی را امام کند؛ نه انتخاب شورای شش نفره‌ی عمر می‌تواند کسی را امام کند؛ تنها راه امام شدن، این است که خدا کسی را امام کند.

نکته‌ی پنجم: خدا به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. اینجا دو سؤال می‌توانست در ذهن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیاید؛ سؤال اول: آیا پدیده‌ی امامت، یک پدیده‌ی موردی و اتفاقی است؟ یعنی قبل از من ابراهیم، امامی وجود نداشت، بعد از من هم قرار نیست که امامی باشد؛ و خدا یکباره تصمیم گرفت یک امام تعیین کند؛ آیا این گونه است؟ یا امامت یک جریان مستمر است؛ یعنی قبل از من ابراهیم، امامانی بودند، بعد از من هم خواهند بود؟ حالا اگر جواب سؤال اول، این میشد که

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۳. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

۴. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۵. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۲۴.

خیر، امامت، مستمر است؛ پیش از تو بودند، بعد از تو هم خواهند بود؛ دومین سؤال می‌توانست در ذهن حضرت ابراهیم علیه السلام به وجود بیاید: حالا که قرار است بعد از من امامانی باشند، از نسل من هستند یا کسان دیگری هستند؟ اما حضرت ابراهیم علیه السلام سؤال اول را نمی‌پرسد که آیا اصلاً بعد از من قرار است امامی باشد. یکبارہ سراغ سؤال دوم می‌رود؛ می‌پرسد امام‌های بعد از من، از ذریه‌ی من هستند؟ از این چه می‌شود فهمید؟ اینکه جواب سؤال اول برای ابراهیم علیه السلام روشن بود؛ یعنی ابراهیم علیه السلام به‌طور مسلم می‌دانست که امامت یک جریان مستمر است و بعد از او امامانی خواهند بود؛ تنها چیزی که برای ایشان ابهام داشت، این بود که امامانی که قرار است باشند، آیا از نسل من ابراهیم هستند یا کسان دیگری هستند؟ پس پنجمین نکته‌ای که از آیه می‌شود فهمید، چه چیزی است؟ استمرار امامت از دید حضرت ابراهیم علیه السلام. حال، اگر کسی به شما گفت حضرت ابراهیم علیه السلام خیال می‌کرد امامت مستمر است؛ اما ممکن است اشتباه کرده باشد؛ پاسخش چیست؟ این است که ابراهیم علیه السلام پیغمبر اولوالعزم خداست و معصوم است؛ چون معصوم است و یکی از ابعاد عصمت انبیاء علیهم السلام، عصمت در اعتقادات است، محال است ابراهیم علیه السلام عقیده‌ی باطلی داشته باشد؛ پس اگر ابراهیم علیه السلام معتقد است امامت مستمر است، این عقیده، یقیناً عقیده‌ی درستی است.

نکته‌ی ششم: فرض کنید ابراهیم علیه السلام نه پیغمبر بود، نه اولوالعزم بود و نه معصوم؛ یک انسان معمولی بود؛ به اشتباه خیال کرده بود بعد از او قرار است امام وجود داشته باشد؛ از خدا پرسید: آیا امام‌های بعد از من، از نسل من هستند؟ خدا در جواب، باید ابراهیم علیه السلام را از اشتباه بیرون می‌آورد و می‌گفت این چه سؤال است که تو می‌کنی ابراهیم؟ اصلاً قرار نیست امامی بعد از تو باشد! یعنی اگر ابراهیم علیه السلام به اشتباه تصور کرده بود که امامت مستمر است، خدا باید در پاسخ، ابراهیم علیه السلام را از اشتباه بیرون می‌آورد و می‌گفت اصلاً قرار نیست [بعد از تو] امامی باشد، که بخواهد از نسل تو یا کس دیگری باشد؛ اما همان‌طور که می‌بینید، خدا در پاسخ ابراهیم علیه السلام نمی‌گوید اصلاً قرار نیست امامی وجود داشته

باشد، تو اشتباهاً خیال کرده‌ای که امامت، مستمر است. از اینکه خدا در پاسخ، استمرار امامت را نفی نکرد، می‌شود فهمید که خدا هم به‌طور ضمنی، استمرار امامت را تأیید کرده است. پس ششمین نکته، تأیید استمرار امامت توسط خداست.

نکته‌ی هفتم: دو نوع مقام وجود دارد؛ یک مقام اکتسابی بشری، یک مقام موهبتی الهی. مقام اکتسابی بشری، مثل مقام پزشک است. شما اگر بخواهید پزشک شوید، باید به دانشکده‌ی پزشکی بروید و درس بخوانید و به مرتبه‌ی علمی یک پزشک برسید. پس در مقامات اکتسابی بشری، «شخص» با تلاش، خودش را به آن مقام می‌رساند؛ اما در مقامات موهبتی الهی مثل پیغمبری چطور؟ کسی می‌تواند با درس خواندن مثلاً پیغمبر شود؟ خیر! در واقع، «آن مقام» می‌آید به شخص می‌رسد؛ مقام نبوت می‌آید به شخص می‌رسد. در مقام‌های اکتسابی بشری، «شخص» با تلاش، خودش را به آن مقام می‌رساند؛ اما در مقام‌های موهبتی الهی، «آن مقام» از جانب خدا می‌آید به شخص می‌رسد. حال، در این آیه، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پرسید آیا امامت به ذریه‌ی من می‌رسد؟ خدا نگفت انسان‌های ظالم به امامت نمی‌رسند. اگر گفته بود انسان‌های ظالم به امامت نمی‌رسند، معنیش این بود که «انسان‌ها» باید به امامت برسند؛ یعنی امامت مقام بشری است که بشر باید تلاش کند و خودش را به آن برساند؛ اما جور دیگری گفت؛ فرمود: مقام امامت به ظالمان نمی‌رسد. از اینجا می‌شود فهمید که امامت است که باید به شخص برسد؛ یعنی امامت یک مقام الهی است؛ مقامی نیست که بشر با تلاش، خودش را به آن برساند؛ مقامی است که آن مقام باید به شخص برسد؛ فرمود: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** عهد من به ظالمان نمی‌رسد؛ نگفت ظالمان به عهد من نمی‌رسند؛ که به این معنی باشد که باید انسان‌ها تلاش کنند که خودشان را به آن برسانند. پس نکته‌ی هفتم این است که امامت یک مقام موهبتی الهی است که باید به شخص برسد.

نکته‌ی هشتم: خدا به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: من تو را امام قرار دادم. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پرسید آیا به نسل من هم امامت می‌رسد؟ خدا به جای اینکه بگوید لاینالْ اِمامَةُ الظَّالِمِينَ فرمود: لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ به جای امامت از تعبیر «عهد من» استفاده کرد؛ پس امامت یک عهد الهی است؛ یک منصب الهی است؛ یک مقام الهی است؛ مثل پیغمبری.

نکته‌ی نهم: فرمود امامت به ظالمان نمی‌رسد. ظالمان چه کسانی هستند؟ ظلم در قرآن، کاربردهای متعددی دارد؛ یکی ظلم اعتقادی است. ظلم اعتقادی چیست؟ ظلم به خداست که همان شرک است. قرآن فرمود: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.^۶ دوم، ظلم اجتماعی است. ظلم اجتماعی چیست؟ ظلم به مردم و ستمگری؛ قرآن فرمود: الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ.^۷ کسانی که به مردم ستم می‌کنند. سوم، ظلم شخصی؛ یعنی ظلم به خویشتن؛ گناه! مثلاً قرآن فرمود: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا.^۸ خدایا ما به خویشتن ستم کردیم.

اگر عمر انسان‌ها را به دو بخش تقسیم کنیم، گذشته تا حال، و آینده تا پایان عمر، عقلاً می‌توان اشخاص را از نظر ارتکاب ظلم در طول عمرشان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول، کسانی هستند که از اول عمرشان ظالم بوده‌اند؛ یعنی مشرک، ستمگر و گناهکار بوده‌اند و تا آخر عمرشان هم، همین راه را ادامه می‌دهند. گروه دوم، انسان‌هایی هستند که اول عمرشان خوب بوده‌اند؛ موحد و عادل و پاک بوده‌اند؛ اما از امروز منحرف شده‌اند؛ مشرک و ستمگر و گناه‌پیشه و ظالم شده‌اند. گروه سوم، برعکس گروه دوم هستند؛ از اول عمرشان تا امروز ظالم بوده‌اند؛ یعنی مشرک و ستمگر و گناه‌پیشه؛ اما از امروز توبه کردند و تا آخر عمرشان موحد و عادل و پاکدامن هستند. گروه

۶. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۳.

۷. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۴۲.

۸. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۳.

چهارم، انسان‌هایی هستند که از اول عمرشان آلوده‌ی به ظلم نشده‌اند؛ تا آخر عمرشان هم نخواهند شد. عقلاً گروه پنجمی قابل تصوّر نیست؛ یا کلّ عمر ظالم، یا کلّ عمر غیرظالم، یا نیمه‌ی اول عمر ظالم و یا نیمه‌ی آخر عمر ظالم.

ذریّته‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام هم که پرسید خدایا از نسل من کسی را امام می‌کنی، از این چهار گروه نمی‌توانند خارج باشند. اگر از این دو گروه اشخاصی در ذریّته‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام وجود داشته باشند، که وجود دارند؛ قرآن فرمود: **وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ**^۹ اگر از گروه اول و دوم در ذریّته‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام، کسانی باشند، یعنی کسانی که از آن لحظه‌ای که قرار است امام شوند تا آخر عمرشان ظالم، یعنی مشرک، ستمگر و فاسق و گناه‌پیشه هستند؛ آیا برای حضرت ابراهیم علیه السلام، پیغمبر اولوالعزم خدا، این نکته روشن نیست که یک انسان مشرک بت‌پرست، ستمگر و آلوده‌ی به گناه، صلاحیت رهبری دین توحید و عدالت و تقوا را ندارد؟ ابراهیم علیه السلام که هیچ، یک بچه‌ی دبستانی هم می‌داند یک مشرک نمی‌تواند رهبر دین توحید باشد. پس اگر از گروه اول و دوم جزء ذریّته‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام کسی باشد، حضرت ابراهیم علیه السلام می‌داند که اینها به درد امامت نمی‌خورند؛ لذا این دو گروه در سؤال ابراهیم علیه السلام، مدنظر او نبودند؛ او می‌داند اصلاً اینها به درد امامت نمی‌خورند. پس، از نظر ابراهیم علیه السلام چه کسانی از ذریّته‌ی او ممکن است به درد امامت بخورند؟ کسانی که صرف‌نظر از گذشته‌شان، از لحظه‌ای که می‌خواهند امام شوند تا آخر عمرشان موحد، عادل و از گناه پاک هستند. پس وقتی می‌گوید **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي**، یعنی گروه سوم و چهارم.

خدا چند جواب می‌توانست بدهد. اگر بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام پرسید: **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي**، خدا گفته بود بلی؛ بله؛ یعنی هم گروه سوم و هم گروه چهارم که در ذهن ابراهیم علیه السلام هستند، شانس امام شدن دارند. اگر به‌طور مطلق گفته بود لا، یعنی نه گروه سوم و نه گروه چهارم که در ذهن ابراهیم علیه السلام هستند،

۹. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۱۳.

هیچ‌یک شانس امامت ندارند. اما خدا نه به‌طور مطلق گفت بلی که هر دو شانس پیدا کنند، نه به‌طور مطلق گفت لا که هر دو شانس را از دست بدهند؛ چه فرمود؟ گروه مورد سؤال ابراهیم علیه السلام را به دو گروه ظالمان و غیرظالمان تقسیم کرد و گفت: عهد من به ظالمان نمی‌رسد. حال اگر بخواهیم گروه مورد سؤال ابراهیم علیه السلام را که گروه سه و چهار هستند، به ظالمان و غیرظالمان تقسیم کنیم، گروه ظالمان کدام می‌توانند باشند؟ طبیعتاً گروه سه؛ چون گروه چهار هیچ‌وقت در عمرشان آلوده‌ی به ظلم نشده‌اند؛ ولی گروه سوم در گذشته ظلم کرده‌اند؛ مثل کسی که دیروز آدم کشته؛ ولو الآن کسی را نمی‌کشد، ولی می‌توان به او گفت قاتل. در گذشته‌ی عمرش ظلم کرده، ولو الآن ظلم نمی‌کند؛ سابقه‌ی ظالم بودن دارد. قطعاً بین افراد مورد سؤال ابراهیم علیه السلام ظالمی وجود داشت که خدا گفت عهد من به ظالمان نمی‌رسد. افراد مورد سؤال ابراهیم علیه السلام گروه سوم و چهارم هستند؛ گروه چهارم که هیچ‌وقت آلوده‌ی به ظلم نشده‌اند؛ پس گروهی که خدا گفت عهد من به آنها نمی‌رسد، گروه سوم هستند. به این ترتیب گروه سوم هم در پاسخ خداوند حذف شدند. چه گروهی ماند؟ گروه چهارم؛ یعنی گروهی که از اول عمر تا آخر عمر، نه آلوده‌ی به شرک شدند، نه آلوده‌ی به ستم شدند، نه کوچک‌ترین گناهی کردند. کسی که در همه‌ی عمرش کوچک‌ترین گناهی نکرده، یعنی معصوم. بنابراین نکته‌ی نهم این است که امامت تنها به معصوم می‌رسد.

همین‌جا یک پُرانتز باز کنم؛ عیبی ندارد؛ گرچه جزو بحث استدلالیمان نیست؛ اما عیبی ندارد که این تذکر را بدهم. ببینید! ابوبکر، عمر و عثمان حداکثر مقامی که می‌شود در بین این چهار گروه برایشان تصور کرد، کجاست؟ گروه سوم. یعنی گرچه خود سنی‌ها هم قائل نیستند که ابوبکر و عمر و عثمان از روزی که مسلمان شدند تا آخر عمرشان، کوچک‌ترین گناه صغیره‌ای هم از آنها سر نزد و دیگر معصوم شدند؛ خود سنی‌ها هم یک چنین عقیده‌ای راجع به عمر و ابوبکر ندارند؛ اما ما فرض می‌کنیم ابوبکر و عمر و عثمان از لحظه‌ای که مسلمان شدند تا آخر عمرشان، حتی یک گناه صغیره هم از آنها سر نزد. اگر چنین فرضی هم بکنیم، حداکثر می‌شوند جزو گروه سوم. یقیناً ابوبکر و عمر و عثمان قبل از اسلام

و پیغمبر اسلام ﷺ بت پرستیده‌اند؛ پس ظالم بوده‌اند و قرآن فرمود: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**. پس امامت به ابوبکر و عمر و عثمان نمی‌رسد؛ چون آنها جزو گروه سوم هستند و خدا در پاسخ حضرت ابراهیم عليه السلام گروه سوم را هم حذف کرد

نکته‌ی دهم : حضرت ابراهیم عليه السلام گفت: آیا از ذریه‌ی من هم امام قرار می‌دهی؟ خدا فرمود: از ظالم‌هایشان نه! معنی آن چیست؟ یعنی از غیرظالم‌هایشان بله! یعنی امامت در نسل و ذریه‌ی معصوم حضرت ابراهیم عليه السلام استمرار پیدا می‌کند. البته این مطلب را قرآن جای دیگری هم فرموده است: **وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ**^{۱۰} امامت را یک حقیقت ماندگار در نسل ابراهیم قرار دادیم؛ ولی از همین آیه‌ی مورد بحثمان هم می‌شود فهمید. آیه چه فرمود؟ حضرت پرسید: آیا از ذریه‌ی من هم [امام] قرار می‌دهی؟ خداوند فرمود: از ظالم‌هایشان نه! پس، از غیرظالم‌هایشان بله! پس امامت در ذریه‌ی معصوم حضرت ابراهیم عليه السلام استمرار پیدا می‌کند.

نکته‌ی یازدهم : خوب دقت کنید! می‌خواهیم ببینیم حضرت ابراهیم عليه السلام چه زمانی پیغمبر شد و چه زمانی امام شد؛ تا نکته‌ای را از آن الهام بگیریم. از خود قرآن می‌گوییم؛ از کتاب تاریخ و حدیث و... نقل نمی‌کنم؛ این صرفاً یک بحث قرآنی است. خوب دقت کنید! قرآن کریم سرگذشت حضرت ابراهیم عليه السلام را در آیات مختلفی نقل کرده است. از جمله بخش‌هایی که قرآن از سرگذشت حضرت ابراهیم عليه السلام نقل کرده، این است که مردم مشرک زمان حضرت ابراهیم عليه السلام رسمی داشتند مثل رسم سیزده‌به‌در ایرانی‌ها؛ یک روز برای آشتی با طبیعت از شهر بیرون می‌رفتند و علف گره می‌زدند تا بختشان باز شود و... قرآن می‌فرماید: این مردم سراغ ابراهیم عليه السلام آمدند؛ گفتند: ابراهیم! فردا سیزده‌به‌در است. می‌آیی با هم برویم علف گره بزنییم که بخت‌هایمان باز شود؟ قرآن می‌فرماید: **فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ؛ فَقَالَ إِنِّي**

۱۰. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۲۸.

سَقِيمٌ:^{۱۱} ابراهیم علیه السلام نگاهی به ستاره‌های آسمان انداخت و گفت حالم خوش نیست؛ البته مقصود ابراهیم علیه السلام از اینکه گفت حالم خوش نیست، این بود که از این انحراف و گمراهی و بت‌پرستی شما، روحاً ناراحت‌م؛ اما مردم خیال کردند اینکه ابراهیم علیه السلام می‌گوید حالم خوش نیست، یعنی مثلاً آنفولانزا گرفته، سرما خورده، حالش خوش نیست. گفتند: خب اگر حالت خوش نیست، عیبی ندارد، استراحت کن! ما فردا می‌رویم بیرون. فردا ابراهیم علیه السلام در شهر ماند و همه‌ی مردم، شهر را تخلیه کردند؛ رفتند. وقتی شهر خالی شد، ابراهیم تبر را برداشت، به بت‌کده آمد و افتاد به جان بت‌ها؛ تمام بت‌ها را خرد و خاکشیر کرد؛ غیر از بت بزرگ. **فَجَعَلَهُمْ جُنُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ:**^{۱۲} حضرت ابراهیم علیه السلام همه‌ی بت‌ها را جز بت بزرگ، خرد و خاکشیر کرد؛ بعد هم تبر را بر گردن بت بزرگ انداخت و به خانه رفت و گرفت خوابید. شب که بت‌پرست‌ها به شهر برگشتند و برای نیایش به بت‌کده آمدند، دیدند ای دادِ بیداد! خدایانشان خرد و خاکشیر شده‌اند. رؤسای بت‌پرستان از مردم سؤال کردند: **قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا:**^{۱۳} گفتند چه کسی این بلا را سر خدایان ما آورده است؟ مردم چه جواب دادند؟ خوب دقت کنید! **قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ:**^{۱۴} گفتند شنیدیم جوانی راجع به این بت‌ها صحبت می‌کرد؛ می‌گفت اینها خدای واقعی نیست. گفتند به آن جوان ابراهیم گفته می‌شود. **فَتًى** یعنی جوان. از این آیه می‌شود فهمید که ابراهیم علیه السلام در سنّ جوانی، دعوت توحیدی خود را آغاز کرده بوده است؛ یعنی اصلاً پیامبریش هم در سنّ جوانی اعلام شده و حرکت توحیدیش در مبارزه با بت‌پرستی آغاز شده بوده است. پس ابراهیم جوان، پیامبر است. حال می‌خواهیم ببینیم ابراهیم علیه السلام چه زمانی امام شد؟

۱۱. سوره‌ی صافات، آیه‌های ۸۸ و ۸۹.

۱۲. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۵۸.

۱۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۵۹.

۱۴. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۰.

همین آیه‌ی مورد بحث می‌گوید: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را پروردگارش با امتحاناتی آزمود، پس آنها را به پایان برد، بعد از آن، خدا به ابراهیم علیه السلام گفت: من تو را برای مردم امام قرار دادم. این امتحاناتی که خدا از ابراهیم علیه السلام به عمل آورد، چه بود؟ همان‌طور که می‌دانید، حضرت ابراهیم علیه السلام امتحانات زیادی داد؛ مثل آن مقاومتی که در برابر نار نمرودی کرد. ابراهیم علیه السلام را در منجیقی گذاشتند، پرتابش کردند وسط کوهی از آتش و ابراهیم علیه السلام یک ذره تزلزل و سستی از خود نشان نداد؛ این یکی از امتحانات ابراهیم علیه السلام بود. امتحان دیگر ابراهیم علیه السلام این بود که خدا به او در سنّ پیری، از همسر جوانش، هاجر پسری داد. معلوم است که ابراهیم علیه السلام این پسر را چقدر دوست دارد! بعد خدا امر کرد: ابراهیم! این همسر جوان مورد علاقه‌ات را با این نوزاد، ببر به یک سرزمین خشک بی‌آب و علف، رهایشان کن و بیا! حضرت ابراهیم علیه السلام هم گفت چشم! هاجر و اسماعیل علیه السلام را برداشت و برد به سرزمین عربستان و رهایشان کرد. بعد هم گفت: **رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ**:^{۱۵} خدایا! من ذریّه‌ی خودم را به فرمان تو، در یک سرزمین بی‌آب و علف رها کردم. اینها امتحانات سختی بود! حضرت امتحانات متعددی داده است. سال‌ها بعد خدا به ابراهیم علیه السلام گفت: ابراهیم! خانه‌ی کعبه که حضرت آدم علیه السلام ساخته بود، در اثر مرور زمان ویران شده و فقط پایه‌هایش باقی مانده است. به مکه برگرد -حالا آن بچه‌ی نوزاد به نوجوان رعنائی تبدیل شده- و به کمک اسماعیل، دوتایی کعبه را بازسازی کنید. ابراهیم علیه السلام هم گفت: چشم! باز به سرزمین مکه آمد و چنان‌که قرآن می‌گوید: **وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ**:^{۱۶} ابراهیم و اسماعیل خانه‌ی کعبه را از پایه بالا آوردند و دوباره ساختند.

۱۵. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.

۱۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۷.

آخرین امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام چه بود؟ ماجرای ذبح اسماعیل! خدای متعال در عالم رؤیا، به ابراهیم علیه السلام وحی کرد که باید اسماعیل، این پسر نوجوان رعناى خود را در راه ما سر ببری؛ قربانی کنی. ابراهیم علیه السلام باز هم تسلیم مطلق فرمان خدا! به سرزمین مکه آمد، دست اسماعیل را گرفت و به سرزمین مینا آورد؛ بعد گفت: پسر! **إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى:**^{۱۷} من در عالم رؤیا دیدم که دارم تو را ذبح می‌کنم؛ نظرت چیست؟ حالا عظمت اسماعیل نوجوان را ببینید! نه ترسید، نه لرزید، نه زد زیر گریه که بابا من را نکش، نه پا به فرار گذاشت؛ گفت: **يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ:**^{۱۸} ای پدر! آنچه مأموریت یافته‌ای، عملی کن! ان شاء الله مرا هم صابر و شکیبا خواهی دید. حضرت ابراهیم علیه السلام هم اسماعیل را خواباند روی زمین و کاردش را تیز کرد و گذاشت روی حلقوم اسماعیل و با تمام قدرت کشید؛ اما به فرمان خدا این کارد نبرید. پیام آمد که: **فَدَّ صَدَقَتِ الرَّؤْيَا:**^{۱۹} ای ابراهیم! تو رؤیای خودت را صادقانه عمل کردی. قصد ما این نبود که اسماعیل کشته شود؛ قصد ما این بود که تو بتوانی در راه خدا دل از اسماعیل ببری. بعد هم جبرائیل علیه السلام گوسفندی را از بهشت آورد و حضرت ابراهیم علیه السلام به جای اسماعیل، آن گوسفند را ذبح کرد: **وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.**^{۲۰} اینکه سنت شده که حاجی‌ها روز عید قربان، گوسفند قربانی می‌کنند، در واقع ادامه‌ی همان سنت ابراهیمی علیه السلام است. علی‌ای حال، این گوسفند آمد و ابراهیم علیه السلام آن را ذبح کرد. قرآن می‌فرماید: **وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ:** قربانی‌شدن اسماعیل را با یک ذبح عظیم جایگزین کردیم. البته در اینجا نکته‌ی لطیفی هست که برخی از عرفا و مفسرین شیعه به آن توجه کرده‌اند؛ جالب است؛ داخل پرانتز آن را

۱۷. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۱۸. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۱۹. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۵.

۲۰. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۷.

بگویم؛ می‌گویند خدای متعال به یک گوسفند نمی‌گوید عظیم! خدا به عرش خودش می‌گوید عظیم؛^{۲۱} به خودش می‌گوید عظیم؛^{۲۲} به یک گوسفند که نمی‌گوید عظیم! اینجا که گفت: **وَ قَدِينَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ**، گوسفند نمی‌تواند آن ذبح عظیم باشد. اینکه گفت خدا ذبح شدن اسماعیل را با یک قربانی عظیم جایگزین کرد، گوسفند قربانی عظیم نیست. بعد از اینجا به ماجرای کربلا منتقل شده‌اند؛ گفته‌اند: در واقع آن ذبح عظیم، فرزند اسماعیل، اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است که در راه خدا ذبح شد و سرش را از بدنش جدا کردند.^{۲۳} این یک نکته‌ی لطیف تفسیری است. حافظ هم قشنگ می‌گوید؛ خطاب می‌کند به [حضرت ابراهیم علیه السلام] و می‌گوید: *غلام پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ! ای شیخ! ای ابراهیم! ای پیامبر پیر! از من مرنج؛ ولی من غلام حضرت علی علیه السلام هستم؛* —همان‌طور که می‌دانید، حافظ به حضرت علی علیه السلام پیر مغان می‌گوید- چرا؟ چرا که وعده تو کردی و او به‌جا آورد! تو وعده کردی اسماعیل را قربانی کنی؛ ولی حسین علیه السلام سرش بریده و از تن جدا شد. علی‌ای‌حال، نکته‌ی لطیفی بود؛ حیفم آمد برایتان نگویم.

۲۱. **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ**: سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۹.

۲۲. **وَ لَا يُؤَدُّهٗ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**: سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

۲۳. **عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبِشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَتَّى إِبْرَاهِيمُ أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبِشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وَ لَدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَفَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي؛ قَالَ: فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وَلَدُكَ؟ قَالَ: بَلْ وَ لَدُهُ؛ قَالَ: فَذَبْحُ وَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وَلَدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ: يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُهُ عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِي؛ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْمًا وَ غَدَوَانًا كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشَ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي؛ فَجَزِعَ إِبْرَاهِيمُ لَذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ بِنُكْيٍ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ قَدَيْتَ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتَلْتَهُ وَ أَوْجَعْتَ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ قَدِينَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ»:** صدوق، خصال، ج ۱، ص ۵۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۶ و عروسی حویزی، تفسیرنورالتقلین،

ج ۴، ص ۴۳۰.

بنابراین، آخرین امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام ماجرای ذبح اسماعیل علیه السلام بود. وقتی این امتحانات تمام شد: **فَاتَمَّهُنَّ**، خدا چه گفت؟ **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**. حالا می‌خواهیم ببینید در زمان ذبح اسماعیل، سنّ ابراهیم علیه السلام چقدر بود. باز از خود قرآن کمک می‌گیریم. حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام سپاسگزاری از خدا می‌گوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْحَاقَ**:^{۲۴} حمد خدایی را که **عَلَى الْكِبَرِ** در سنّ پیری، اسماعیل و اسحاق را به من موهبت کرد. از اینجا می‌شود فهمید تولّد اسماعیل و اسحاق، در سنّ پیری حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. حالا تازه اسماعیل علیه السلام باید نوجوان شود تا ماجرای ذبحش پیش بیاید؛ پس در زمان ذبح اسماعیل علیه السلام، ابراهیم علیه السلام کاملاً کهنسال و پیر بوده است. ابراهیم پیر، از جوانی پیامبر بود؛ حالا خدا فرمود: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**؛ امام هم شد.

قرآن کریم از دو جریان مستمر در طول تاریخ نام برده است؛ یکی جریان نبوّت است؛ می‌گوید: **ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا**:^{۲۵} ما پیغمبرانمان را متواتر و پی‌درپی فرستادیم. پس یک جریان مستمر در تاریخ، جریان نبوّت است. جریان مستمر دوم چیست؟ نکته‌ی پنجم و ششم آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره نشان داد؛ جریان امامت است. خوب دقت کنید! دو جریان مستمر در طول تاریخ دارد به موازات هم جلو می‌آید؛ یکی جریان نبوّت و دیگری جریان امامت؛ ولی یکی از این دو جریان به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که می‌رسد، متوقف می‌شود. آن چیست؟ جریان نبوّت. پس دو جریان مستمر داریم؛ یک جریان نبوّت: **ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا**، یک جریان امامت که در همان نکته‌ی پنجم و ششم معلوم شد که مستمر است. این دو جریان مستمر دارد می‌آید. جریان نبوّت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که می‌رسد، ختم می‌شود؛

۲۴. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۹.

۲۵. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۴۴.

می‌فرماید: **وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ**.^{۲۶} در قرآن سخن از ختم نبوت هست؛ اما هیچ‌جا سخن از ختم امامت نیست؛ دقت کردید؟ نبوت به پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ختم شد؛ در سوره‌ی احزاب فرمود: **وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ**؛ اما هیچ‌جا سخن از ختم امامت نیست. بنابراین، پس از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دیگر پیامبری نداریم و نبوت ختم شده است؛ اما امامت مستمر است؛ دارد ادامه پیدا می‌کند. می‌خواهیم نکته‌ی یازدهم را از همین مطلب نتیجه بگیریم؛ خوب دقت کنید:

نبوت و امامت، دو مقام الهی هستند که هر یک به‌تنهایی می‌توانند در شخص وجود داشته باشند؛ یعنی این امکان وجود دارد که شخصی، نبی باشد و امام نباشد؛ مثل حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در سنّ جوانی که نبی بود؛ ولی امام نبود. یا ممکن است شخصی، امام باشد و نبی نباشد؛ مثل امامان پس از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نبی نیستند. همچنین این دو مقام می‌توانند توأماً در شخص وجود داشته باشند؛ یعنی شخص همزمان، هم نبی باشد، هم امام؛ مثل حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در سنّ پیری که هم نبی بود هم امام و مثل خود پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از اوّل بعثتشان، هم نبی بودند و هم امام. پس این هم نکته‌ی یازدهم: نبوت و امامت، دو مقام الهی هستند که هم می‌توانند هریک به‌تنهایی در شخص وجود داشته باشند و هم می‌توانند به اتفاق، هر دو در شخص وجود داشته باشند.

نکته‌ی دوازدهم که به‌عنوان آخرین نکته بگوییم تا به نیت دوازده امام دوازده نکته گفته باشیم، این است: ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در سنّ جوانی، بار نبوت را به دوش می‌گیرد و در جوانی پیامبر است؛ اما برای اینکه بتواند بار امامت را به دوش بگیرد، قرآن می‌گوید از سنّ جوانی تا سنّ پیری امتحانات فراوانی را از سر گذراند؛ و وقتی این امتحانات را با موفقیت به پایان برد، خدا به او گفت: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**. پس ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بدون این امتحانات، می‌تواند بار نبوت را به دوش بگیرد؛ اما برای اینکه بتواند بار امامت را

۲۶. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۰.

به دوش بگیرد، باید از سنّ جوانی تا پیری، در کوره‌ی این همه امتحانات و ابتلائات، آبدیده‌تر شود، پرظرفیت‌تر شود؛ آن‌موقع، خدا بار امامت را روی دوشش قرار می‌دهد. از اینجا می‌شود فهمید بار امامت سنگین‌تر از بار نبوت است؛ چون بار نبوت را ابراهیم جوان، بی‌امتحان، به دوش می‌گیرد؛ اما بار امامت را نه؛ باید تا سنّ پیری در کوره‌ی بسیاری از امتحانات آبدیده‌تر شود، پرظرفیت‌تر شود؛ آن‌موقع خدا بار امامت را روی دوشش می‌گذارد. پس مسؤولیت امامت، سنگین‌تر از مسؤولیت نبوت است. به بیان دیگر، مقام امامت مهم‌تر از مقام نبوت است. خود ابراهیم علیه السلام را در سنّ پیری که نگاه کنید، شخصیتش دو بُعد دارد: یک بُعد نبوتی و یک بُعد امامتی؛ کدام‌یک از این دو مهم‌تر است؟ امامت! پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم شخصیتش دو بُعد دارد: هم نبی است؛ وحی را از خدا دریافت می‌کند و به مردم می‌رساند، هم امام است؛ وحی را تبیین می‌کند، جزئیات احکام را به مردم می‌گوید، مردم را تربیت اخلاقی و معنوی می‌کند، حکومت اسلامی را رهبری می‌کند، مقام خلیفه‌اللّهی از طرف خدا دارد، در اداره‌ی جهان خلقت قائم‌مقام خداست، واسطه‌ی فیض است، سبب رزق است. اینها بُعد امامتی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دو بُعد دارد؛ یک بُعد نبوتی، یک بُعد امامتی. سؤال: کدام‌یک از این دو بُعد مهم‌تر است؟ بعد امامت! دلیلش چیست؟ دلیلش این است که بار نبوت، بدون امتحانات به دوش ابراهیم جوان گذاشته می‌شود و تحمل می‌کند؛ اما بار امامت که می‌خواهد روی دوشش گذاشته شود، باید از سنّ جوانی تا پیری، این‌همه امتحان را با موفقیت از سر بگذراند؛ آن‌موقع آمادگی تحمل بار امامت را پیدا کند. پس بار امامت، سنگین‌تر از بار نبوت است.

در هر یک از دو مقام نبوت و امامت، یک بعد صلاحیت داریم و یک بعد مسؤولیت؛ که بین این دو بعد فرق است. از نظر بعد صلاحیت، اول فرد به صلاحیت نبوت می‌رسد، سپس به صلاحیت امامت؛ مثل ابراهیم علیه السلام که در جوانی به صلاحیت نبوت رسید و نبی شد؛ بعد در سنّ پیری به صلاحیت امامت رسید؛ یعنی صلاحیت [امور نیاز برای] امامت بیشتر از صلاحیت نبوت است. اما از نظر بُعد مسؤولیت، بعضی از انسان‌ها در همه‌ی عمرشان فقط نبی بوده‌اند. در بین صدوبیست و چهار هزار

پیغمبر، بسیارند انبیائی که فقط نبی بودند. بعضی‌هایشان اول نبی بودند و بعد امام شدند؛ مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که در جوانی نبی بود و در سنّ پیری امام شد. بعضی‌هایشان مثل پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، همزمان نبی و امام بودند؛ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از روز بعثتشان، هم نبی بودند و هم امام. حالت چهارم را هم می‌شود در نظر گرفت؛ شخصی فقط امام باشد و نبی نباشد؛ مثل امامان پس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، که دیگر نبوت ختم شده، ولی امامت دارد استمرار پیدا می‌کند.

دوازدهمین و آخرین نکته‌ای که در بحث از این آیه بگوییم و دیگر از آن بیرون بیاییم و به سراغ بحث بعدی برویم، این است: خوب دقت کنید! مقام‌ها به دو گروه کلی قابل تقسیم هستند: یک دسته مقام‌های اعتباری و یک دسته مقام‌های حقیقی. مقام‌های اعتباری، مقام‌هایی است که حاکی از یک واقعیت در خود شخص نیست؛ بنابه یک قرارداد و اعتبار می‌گویند شما دارای این مقام هستید. مقام‌های اعتباری خود به سه دسته تقسیم می‌شود: یکی مقام‌های انتخابی؛ مثل مقام رئیس‌جمهور. رئیس‌جمهور مقامش، مقام اعتباری است؛ می‌گویند آقا شما بیشتر از بقیه رأی آوردی، رئیس‌جمهوری. ببینم؛ آیا روز بعد از رأی‌گیری نسبت به روز قبل از رأی‌گیری، این شخص یک مقدار علمش اضافه‌تر شد؟ تقوایش بیشتر شد؟ نه! همان انسان قبلی است. یا روزی که چهار سال ریاست جمهوری تمام می‌شود، فردای آن روز یک خرده علمش کم می‌شود؟ مدیریتش ضعیف می‌شود؟ این همان انسان قبلی است؛ به‌موجب یک قرارداد می‌گویند آقا شما چهار سال رئیس‌جمهور هستی؛ این مقام اعتباری است. دوم، مقام‌های انتصابی؛ مثل مقام رئیس یک دانشکده. رئیس دانشگاه حکم صادر می‌کند، می‌گوید آقا به‌موجب این حکم شما رئیس این دانشکده هستی و او رئیس دانشکده می‌شود. روزی که این حکم را صادر کردند، علم این شخص نسبت به دیروزش اضافه‌تر شد؟ این انسان عوض شد؟ نه! این همان شخص قبلی است؛ یا فردا که حکم او را لغو می‌کنند و یکی دیگر را رئیس می‌کنند، علم او یک خرده کم می‌شود؟ نه! این همان انسان قبلی است. این یک اعتبار و یک قرارداد

است. به موجب این حکم، این شخص دارای آن مقام می‌شود. سوم، مقام‌های تحمیلی است؛ مثل رئیس رژیم کودتا. کسی کودتا می‌کند و قدرت یک کشور را به دست می‌گیرد و از آن به بعد رئیس این کشور می‌شود؛ مثل پاکستان که مسعود مُشرف کودتا کرد؛ گفت من رئیس این کشورم. این شخص از روزی که کودتا کرد، نسبت به دیروزش یک خرده مثلاً علمش یا مدیریتش عوض شد؟ اضافه شد؟ نه! یک قرارداد است؛ اعتبار است؛ اینها مقام‌های اعتباری است.

اما مقام‌های حقیقی، مقام‌هایی هستند که حاکی از وجود یک واقعیت در درون شخص هستند. اینها دو دسته‌اند: یکی مقام‌های اکتسابی بشری؛ مثل مقام یک پزشک که همان‌طور که اشاره کردم، می‌رود درس می‌خواند تا به صلاحیت یک پزشک می‌رسد. این مقام حقیقی است؛ چون دانش و مهارت پزشکی در وجود این شخص است. اگر من الآن برای شما یک حکم بنویسم، امضا کنم و بگویم به موجب این حکم، شما پزشک هستید، آیا واقعاً شما پزشک می‌شوید؟! نه! اگر همه‌ی ما افراد این کلاس الان رأی بدهیم به یک نفر، که شما پزشک هستید، او پزشک می‌شود؟! نه! یکی کودتا کند، بگوید آقا از این به بعد من پزشکم؛ پزشک می‌شود؟! پزشک نمی‌شود؛ باید آن واقعیت علم و مهارت‌های پزشکی در وجودش باشد؛ منتها این واقعیت از راه تلاش و کوشش و فعالیت خود فرد، اکتساب می‌شود. دسته‌ی دوم مقام‌های حقیقی، مقام‌های موهبتی الهی هستند؛ مثل مقام پیامبر. پیامبر یک واقعیتی درونش است؛ یعنی وحی الهی به او نازل می‌شود؛ عصمت دارد؛ لذا از هیچ‌یک از این راه‌های سه‌گانه‌ی اولیّه کسی پیغمبر نمی‌شود. فرض کنید الآن همه‌ی ما به یک نفر رأی بدهیم؛ بگوییم شما پیغمبر! پیغمبر می‌شود؟! نه! یا من الآن به اسم یکی از شما حکم صادر می‌کنم؛ می‌نویسم به موجب این حکم، شما پیغمبر هستی؛ پیغمبر می‌شود؟! نه! یا یکی کودتا کند، بگوید از امروز به بعد من پیغمبرم؛ پیغمبر می‌شود؟! نه! لازمه‌ی پیغمبری این است که وحی بر تو نازل شود؛ عصمت داشته باشی؛ یک مقام حقیقی است؛ لذا از هیچ‌یک از این سه راه نمی‌شود به آن رسید.

حالا سؤال این است که براساس این تجزیه و تحلیلی که کردیم، مقام امامت کجا قرار می‌گیرد؟ مقام امامت، اعتباری است یا حقیقی؟ حقیقی است؛ چرا؟ چون خدا باید به این شخص، علم احکام الهی را یاد داده باشد؛ آن کمالات وجودی لازم در او باشد؛ لذا با انتخابات سقیفه کسی امام نمی‌شود؛ با وصیت‌نامه‌ی ابوبکر کسی امام نمی‌شود؛ صلاحیت‌های امامت در او ایجاد نمی‌شود؛ با انتخاب شورای شش نفره‌ی عمر کسی امام نمی‌شود؛ آن صلاحیت‌ها در او ایجاد نمی‌شود. این یک مقام حقیقی است؛ باید آن علم الهی در او باشد؛ باید آن عصمت الهی در او باشد. اینها با قرارداد و اعتبار در او ایجاد نمی‌شود. سؤال دیگر: حالا که امامت مقام حقیقی است، مقام اکتسابی بشری است یا مقام موهبتی الهی؟ مقام موهبتی الهی؛ چرا؟ چون هیچ‌کس با درس خواندن و با عبادت کردن و با هیچ فعالیت دیگری به عصمت الهی و علم الهی راه پیدا نمی‌کند. علم الهی را خدا باید به فرد بدهد؛ عصمت الهی را خدا باید به فرد بدهد. در نتیجه این مسؤولیت را هم خدا باید به فرد محول کند؛ لذا مقام امامت، مقام موهبتی الهی است.

آیه‌ی جالبی بود؛ تقریباً تمام نکته‌هایی را که شما در بحث امامت لازم داشتید، قرآن در این آیه به‌صراحت می‌گوید. ببینید واقعاً ما با اهل‌سنت، این گفتگو را داریم؛ می‌گوییم عزیز دل من! دیگر قبول داری که قرآن کتاب خداست؛ ببین به این صراحت این حقایق را دارد می‌گوید. این دیگر نه حدیث است که بگویی ضعیف است، نه تاریخ است که بگویی من قبول ندارم؛ آیات صریح قرآن به این روشنی دارد بیان می‌کند. دیدید؛ در این بحث من حتی یک روایت نخواندم. تمام بحث، قرآنی بود؛ اینکه امام باید معصوم باشد؛ مقامش، مقام الهی است؛ مقامش، منصب الهی است؛ مقام موهبتی الهی است؛ مردم نمی‌توانند امام را انتخاب کنند؛ خدا باید امام را تعیین کند؛ تمام چیزهایی که در بحث امامت، بین ما و اهل‌سنت هست، در همین آیه تکلیفش روشن شده است. این تازه یکی از آیات است. نمی‌دانم اهل‌سنت فردا می‌خواهند به خدا چه جواب بدهند! البته اکثریت اهل‌سنت متأسفانه

بی‌اطلاعند؛ یعنی کسی نرفته برایشان اینها را توضیح بدهد. به‌علاوه، چنان چهره‌ی مخوفی از شیعه در ذهنشان ترسیم کرده‌اند که آنها اصلاً از شیعه می‌ترسند. نمی‌دانم خبر دارید یا نه، اخیراً همین هفته‌ی پیش، سی‌وهشت نفر از عالمان بزرگ وهابی از مصر، عربستان سعودی، اردن و چند کشور دیگر دنیا جمع شدند و قطعنامه‌ای صادر کردند مبنی بر اینکه کشتن شیعیان ثواب دارد و باید شیعیان را بکشید!^{۲۷} عالمان وهابی! قطعنامه‌اش را هم رسماً صادر کردند؛ در سایت‌های بین‌المللی هست؛ در روزنامه‌ها هم چاپ شده است. چنین تصویری از شیعیان نشان می‌دهند. حالا نمی‌دانم دیگر؛ خود افراد ببینند فردای قیامت دلشان می‌خواهد پشت سر چه کسی باشند؛ پشت سر علی‌بن‌ابی‌طالب باشند؟ قرآن می‌گوید: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ**:^{۲۸} روز قیامت هر گروهی از مردم را با امامشان صدا می‌زنند، احضار می‌کنند. حال، ما می‌خواهیم امامان علی‌بن‌ابی‌طالب باشد یا یکی دیگر؟ هرکس خودش انتخاب کند؛ فهمش، وجدانش، بالاخره به او جواب می‌دهد. اعتقادات، به خود فرد مربوط است؛ ولی خود فرد باید پیش خدا پاسخگو باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۲۷. این گفتار در سال ۱۳۸۵ ه. ش. ایراد شده و قطعنامه‌ی مذکور در سال ۲۰۰۶ میلادی صادر شده است.

۲۸. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱.